

بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اشعار سمیح القاسم و قیصر امین پور

دکتر امیر فرهنگ نیا (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

a_farhangnia@sbu.ac.ir

فرناز یحوی زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی

farnazyahyavizade1375@gmail.com

چکیده

مسائل اساسی عالم وجود، یعنی زندگی و مرگ در ادبیات هر ملتی به ویژه در دوره‌های سرنوشت‌ساز توسط نویسندگان، شاعران و هنرمندان تعریف و توصیف می‌شود. مفهوم "مرگ" از مفاهیمی است که همواره اندیشه‌ی آدمیان را به خود مشغول داشته است. مرگ و زندگی چنان در هم آمیخته شده‌اند که وجود یکی بدون دیگری بی معنی است. ناشناختگی و رازناکی ماهیت آن موجب پیدایش افکار بعضاً متناقض در خصوص مرگ در عرصه‌های مختلف فکری از جمله شعر و ادب فارسی و عربی شده است و هر کدام از شاعران از جمله سمیح القاسم و قیصر امین پور با تکیه بر پایگاه‌های فکری و ادبی خود به این پدیده نگریسته‌اند. نتیجه‌ی تحقیق حاکی از آن است که قیصر در آثار خود که مربوط به مرگ و مرگ‌اندیشی است به تأملات درونی و بازگشت به خویشتن می‌اندیشد. در حالی که سمیح القاسم موضوع اشعارش در رابطه با مرگ، هستی‌شناسی است که به عبارتی با فکر کردن به مرگ می‌تواند به کنه جهان پی ببرد. هر یک از آن‌ها با توجه به برهه‌ای از زندگی شان که همزمان با جنگ بوده، شاهد کشته شدن کودکان و زنان جنگ و شهادت رزمندگان بوده‌اند که با شهادت به درجه‌های والایی رسیده‌اند و در وصف آنها شعرهایی سرودند که از غم و ناراحتی آنها برای کشورشان و مبارزه طلبی آنها در مقابل دشمن صحبت می‌کند. موضوع بررسی مقاله حاضر، مطالعه و مقایسه دیدگاه دو شاعر نامبرده درباره مرگ و زندگی با استناد به مثال‌هایی از آثار آنان با روش توصیفی-تحلیلی است.

کلیدواژه: شعر معاصر، سمیح القاسم، قیصر امین پور، مرگ، زندگی.

دهمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

مقدمه

مرگ از مهم‌ترین مسائل بشری است که در همه‌ی زمان‌ها ذهن اندیشمندان شاعران و نویسندگان را به خود سرگرم داشته است. این مفهوم چنان مهم است که با بررسی دیدگاه هر نویسنده و شاعر در باره‌ی آن می‌توان به بخش برجسته‌ای از جهان‌بینی او پی برد و از همین رو، بررسی دیدگاه هر سخنور درباره‌ی مرگ، خود به تنهایی در دانش سبک‌شناسی و بررسی سطح فکری هر سبک (دوره یا شخص) دارای ارزش است.

مرگ به عنوان تجربه‌ای مبهم، تکرار نشدنی و هراس‌آور است. هراس از مرگ به علت تعارض آن با میل انسان به جاودانه شدن می‌باشد. در قرآن هم از مرگ گفته شده است: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ» (بقره/ ۱۵۶). و «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران/ ۱۸۵/۴) و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ» (قصص/ ۸۸). انسان همواره در طول تاریخ بشر، با معضل مرگ در چالش بوده است و تمام کوشش‌های او ناشی از میل به زندگی پس از مرگ است. مرگ‌اندیشی همانطور که مسأله اساسی تمامی ادیان و فرهنگ‌های مختلف بوده است، در حوزه ادبیات نیز وارد شده است و شاعران معاصر از این دغدغه همگانی (مرگ) برکنار نبوده‌اند. مرگ دامنه‌ای گسترده و رنگ‌هایی گونه‌گون دارد؛ زیرا گذشته از اینکه مرگ برای همگان است و کسی را از آن گزیر و گریز نیست، آن را بود و نمودهای گوناگون است. مرگ می‌تواند طبیعی (در پی پیری یا بیماری) یا غیر طبیعی (کشته شدن به هر دلیل) باشد. می‌تواند از مرگ فرد (یعنی از نگرانی و بیم شاعر درباره‌ی نابودی خود یا سوگ یکی از بزرگان) تا یک گروه (سوگ نزدیکان و دوستان، جنگ‌جویان و ...) یا یک قوم (مرگ‌هایی که بر اثر جنگ، بیماری‌های فراگیر و حوادث غیر مترقبه رخ می‌دهند) و

حتی سرنوشت بشر (بررسی فلسفه‌ی مرگ جدا از اینکه در چه زمان و در چه جایی و برای چه کسانی رخ دهد)، در برگردد. شاعران برخوردارهای گوناگونی با هر یک از نمودهای پیش گفته‌ی مرگ داشته‌اند، اما از همان آغاز شعر پارسی در پیشینه‌ی نمونه‌ها، یادکرد مرگ، چه در رویارویی با رویداد مرگ - برای نمونه در دریغ‌گویی رودکی بر درگذشت شهید (نقیسی، ۱۳۳۶: ۵۰۴) - چه در سخن گفتن از مفهوم و فلسفه‌ی مرگ - برای نمونه رباعی‌های خیام و سخن او درباره‌ی جامی که «عقل آفرین می‌زندش» (هدایت، ۱۳۴۲: ۷۳-۷۴) - همراه با اندوه و دریغ بوده است و همین اندوه و برانگیختگی احساسی شاعر اندر برخورد با مرگ، برخی از شاهکارهای شعر پارسی را - مانند قصیده‌های خاقانی در مرگ رشید الدین، فرزند بیست ساله‌اش (خاقانی، ۱۳۳۸: ۱۵۸، ۱۶۲) و در شعر عربی نمونه‌ی قصیده‌های خنساء در مرگ برادرش - پدید آورده است. برداشت دیگری از مرگ در دستگاه اندیشگی و جهان‌بینی عرفانی دیده می‌شود که بر خلاف همه‌ی برداشت‌ها، مرگ را پسندیده می‌شمارد، اما عارفان در این برداشت‌ها بیش از آنکه «مرگ تن» را خواسته باشند، به «مرگ پیش از مرگ» اشاره داشته‌اند. این مرگ به معنای رویگردانی از دنیا و نفس و پرهیز از هوس رانی است (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۳۰) و از موضوع جستار ما بیرون است. در شعرهای عاشقانه هم اگر سخن از دلپذیری مرگ می‌رود، تنها بهانه‌ای است برای نشان دادن بی‌پروایی دل‌داده و دوستداری بی‌چون و چرای دلدار و نه خوش داشتن مرگ، و به گفته‌ی سعدی: «نه قلم خوش همی آید، که دست و پنجه‌ی قاتل (سعدی، ۱۳۸۵: ۵۳). «برداشتی دیگرگونه از مرگ نیز هست که در چارچوب باورهای دین اسلام، مرگی ارزشمند به شمار می‌رود و «شهادت» خوانده می‌شود. با اینکه مفهوم شهادت از آغاز اسلام در باور گروندگان به دین ارجمند اسلام بوده است، شهادت طلبی بازتاب چشمگیری در ادب کهن نیافته و تنها در سال‌های پس از انقلاب به ویژه سالیان جنگ است که شاعران به گونه‌ی گسترده از آن سخن گفته و آن را والا و خواستنی خوانده‌اند. این برداشت، یکی از ویژگی‌هایی است که سبک ادبیات پایداری را در تاریخ ادبیات پارسی و عربی از دیگر شیوه‌ها جدا می‌سازد و آن را در میان آنها برجسته می‌نماید.

اهمیت و ضرورت تحقیق

مسئله مرگ، موضوعی است که به طور عام در بین همه علوم و به طور خاص در اندیشه ادیبان، شاعران و نویسندگان بسیار، مورد توجه قرار گرفته و با رویکردهای فکری متفاوتی به آن نگریسته شده است. از جنبه دیگر مرگ از مسائلی است که تمام انسان‌ها در مقاطع زمانی و مکانی خاص خود و در طول ادوار تاریخ به آن اندیشیده‌اند و به نوعی آن را رقیب زندگی دانسته‌اند. از جمله شاعر معاصر عرب، سمیح القاسم و شاعر معاصر فارسی، قیصر امین پور به این مسئله در آثار خود پرداخته‌اند. اهمیت و ضرورت این نوشتار در آن است که تا کنون به صورت تطبیقی در شعر این دو شاعر به مسئله مرگ پرداخته نشده است.

بیان مسئله

اندیشه مرگ یکی از مهم ترین دغدغه‌های تاریخ بشر بوده و هست. اینکه مرگ پایان زندگی است و یا آغاز زندگی دوباره، سؤالی تحلیلی - توصیفی انجام گرفته است؛ سعی شده است تا مسئله مرگ اندیشی در شعر قیصر امین پور و سمیح القاسم در این مقاله مورد بررسی قرار گیرد. این جستار به دنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

پدیده مرگ و زندگی در اشعار سمیح القاسم و قیصر امین پور چگونه جلوه می‌یابد؟

شباهت مضامین و افکار این دو شاعر در زمینه مرگ و زندگی چگونه است؟

زندگی و شعر سمیح القاسم

سمیح محمد القاسم یکی از شاعران بزرگ معاصر فلسطین و جهان عرب و از خاندان مسلمان و دروزی آل حسین در منطقه رامه و متولد یازدهم می ۱۹۳۹ م در شهر زرقاء اردن است. محیط خانوادگی سمیح، فضایی علمی و فرهنگی داشت. این فضای سرشار از علم و فرهنگ و ادب نقش عظیمی در تبلور فرهنگ و شکوفایی استعداد وی ایفا کرد. او توانایی‌های ادبی و هنری خود را با شرکت در فعالیت‌های فرهنگی مدرسه و ایفای نقش در تئاترها و سرودن شعر

نشان داد. سمیع در طول حیات خود مشاغل و فعالیت‌های مختلفی داشته است. سمیع و هم‌فکرانش معتقد هستند خاک کشور متعلق به آنهاست و باید همان جا هم دفن شوند. محمود عباس، رئیس دولت خودگردان فلسطین، در پیامی می‌گوید: «صدای والای میهن ما پس از عمری دفاع از حق و عدالت و زمین، ما را ترک کرد. سمیع القاسم در زمینه‌های مختلف ادبی، آثار منظوم و منثور ارزشمند و ماندگاری دارد. تمام آثار او در شش مجلد با عنوان *اعمال سمیع القاسم الکامله* به چاپ رسیده است که چهار مجلد آن مختص آثار منظوم است و دو مجلد آن به آثار منثور (آثار نمایشی، داستانی و مقالات) وی اختصاص داده شده است. هنگامی که تنها سی سال داشت، شش مجموعه شعر را منتشر کرده بود. نخستین مجموعه شعر او با نام کاروان‌های خورشید در سال ۱۹۵۸ به بازار کتاب آمد و برخی دیگر از کتاب‌های او عبارتند از: آواز کوچه‌ها، خونم بر کف دستم است، دود آتشفشان‌ها، سقوط نقاب‌ها، مرگ بزرگ، مرثیه‌های سمیع القاسم، تو را دوست دارم، آنگونه که مرگم پسندد! و عنصر نامطلوب.

زندگی و شعر قیصر امین پور

قیصر امین پور در دوم اردیبهشت ۱۳۸۸ در گتوند دزفول متولد شد. او یکی از نمایندگان برجسته ادبیات انقلاب و پایداری است. بعد از تحصیلات ابتدایی در رشته دایمزشکی وارد دانشگاه تهران شد، اما به زودی آن را رها کرد و در رشته‌ی جامعه‌شناسی ادامه‌ی تحصیل داد. دیری نپایید که آن را نیز رها کرد و به رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی روی آورد. در سال ۱۳۸۲ به عضویت فرهنگستان زبان و ادب درآمد و همچنین در دانشگاه تدریس می‌کرد و همچنان شعر می‌سرود. از جمله شاعرانی بود که در شکل‌گیری و استمرار فعالیت‌های واحد شعر حوزه‌ی هنری تا سال ۱۳۶۶ تأثیرگذار بود. وی طی این دوران مسئولیت صفحه شعر هفته‌نامه‌ی سروش را بر عهده داشت. امین پور با روحیه‌ی عدالت‌جو و ظلم‌ستیز، شاعری متعهد بود که هیچ‌گاه از دغدغه‌های آرمانگرایی تا آخرین آثار شعری‌اش، دست نکشید. امین پور در قالب کلاسیک و شعر نیمایی طبع‌آزمایی کرده است. پور نامداریان درباره‌ی شعر او می‌گوید: در زمینه‌ی شعر، امین پور یکی از بزرگ‌ترین شاعران این دوران است. زبان ساده، برداشت‌های بدیع و تصویرهای بسیار زیبای اشعارش باعث شده است که در بین دوستداران شعر به شاعری محبوب تبدیل شود. مضامین شعری او، اجتماعی، غنایی، انقلاب، دفاع مقدس و ... است. وی شاعری است که از ابتدای شاعری‌اش تا این اواخر، هیچ‌وقت در حاشیه نبود. چنین شاعری نمی‌تواند از تحول کنار بماند. او در روزگار جنگ، راوی جنگ بود، با روایت‌های خودش، اما پس از جنگ با حفظ اصول و مؤلفه‌های اعتقادی‌اش به سراغ مضامینی مثل عشق می‌رود که پیشتر چندان به آن نپرداخته بود. مجموعه‌های شعری او: *تنفس صبح: ۱۳۶۳*، *در کوچه‌ی آفتاب: ۱۳۶۳*، *ظهر روز دهم: ۱۳۶۵*، *مثل چشمه مثل رود: ۱۳۶۸*، *آئینه‌های ناگهان: ۱۳۷۲*، *به قول پرستو: ۱۳۷۵*، *گل‌ها همه آفتابگردانند: ۱۳۸۰*، *دستور زبان عشق: ۱۳۸۵*.

مرگ اندیشی

مرگ یکی از مسائل اصلی انسان است که نگرش آدمی به آن، مبین نوعی جهان بینی او هم است. این پدیده و ژرف اندیشی درباره‌ی آن در شعر عربی، از آغاز تا کنون مورد توجه شاعران بوده است، اما شاعر معاصر در سایه تجربه شکست‌ها و خفقان‌ها، در درونش یأس و غربتی به وجود آمده که با شعر معاصر نیز عجین شده است. این نوع نوستالژی موجب شده است که مرگ در نگاه او به معنای ولادت، پیروزی، تجدد و برانگیختگی باشد. اگر نگاهی به دایره‌ی لغات شعری معاصر بیندازیم، می‌بینیم که مرگ نجوایی است در تجربه شعری شاعران که به معنای تسلیم و شکست نیست، بلکه عامل مسئولیت‌پذیری در مقابل زندگی است. تجربه‌ی مرگ در شعر فلسطینی تا حد زیادی به اندیشه تموزی در تجدد و برانگیختگی نزدیک است و ارتباط آن با آزادی و رهایی، در عموم شعر فلسطین نیز قابل مشاهده است. آدمی از همان دوره‌های نخستین خلقت هستی تا کنون، در اندیشه‌ی دست یافتن به زندگانی جاودان یا حداقل عمر طولانی بوده و هست. این امر حکایت از شدت علاقه انسان به زندگی دارد. دستیابی به حیات ابدی و

عمر طولانی در گرو تحمل شرایط خاص و دشواری‌های طاقت‌فرسا حاصل می‌شود. مسئله‌ی مرگ در شعر فارسی تاریخچه‌ای به درازای تاریخ شعر در ایران دارد. این پدیده در هر دوره‌ای براساس تفکرات حاکم بر آن دوره در شعر شاعران بازتاب یافته است، اما در دوره‌ی انقلاب اسلامی ایران و بعد از آن، به ویژه در طول هشت سال دفاع مقدس تفاوت محسوسی در رویکرد شاعران به مرگ مشاهده می‌شود. مرگ در این دوره مفهومی کاملاً آسمانی و الهی می‌یابد. آنچه در طول این هشت سال پراشتهای و حرکت‌های خداجویانه و حق طلبانه مردم، بیشتر نمایان می‌شود، بی‌پروایی از مرگ است. این بی‌پروایی و رستاخیز عارفانه و عاشورایی، نسلی را می‌پرورد که با شهامت و شجاعت، خود را در معرض بارش آتش و گلوله قرار می‌دهند و عاشقانه و عارفانه مرگ را می‌نگرند. قیصرامین پور که از شاعران برجسته‌ی انقلاب و جنگ است، با بیانی زیبا و سلیس، به بیان مسئله‌ی مرگ می‌پردازد. این پدیده در تفکر او، رستاخیزی سبز برای رسیدن به عشقی ابدی و جاودانه است. در اندیشه و اشعار او، دو دیدگاه درباره‌ی مرگ و غلبه بر هول و هراس ناشی از آن می‌توان پی‌جویی کرد. امین پور در شعر «تو می‌توانی»، داشتن یک زندگی آرام را در گرو تن دادن به مرگ اختیاری و ترک نعلقات می‌داند. چنین مرگی سعادت است که نصیب همگان نمی‌شود:

من/سال‌های سال مردم/تا اینکه یک دم زندگی کردم/ تو می‌توانی/یک ذره/یک مثقال/مثل من بمیری؟ (امین پور، ۱۳۹۰: ۲۹).

شاعر بابه‌گیری از عناصر بیانی و زبان سلیس و موسیقی زیبا به بیان مسئله مرگ و زندگی می‌پردازد. وی مرگ را نه تنها فنا نمی‌داند، بلکه آن را اصل بقا به حساب می‌آورد که باعث حضور همگان در نزد خدای خود خواهد شد. او مرگ را پلی برای رسیدن به حقیقتی می‌داند که اصل زندگی است و پدیده مرگ، رستاخیزی سبز برای نیل به عشقی ابدی جهانی جاودانه است.

سمیح القاسم نیز پیوسته به یاد مرگ و یاد ایام جوانی است که دیگر بازگشتی برای آن نیست. گویی او پیری را عاملی برای مرگ می‌داند و از آن مأیوس است:

من آذی بالباب/أیتها الشیخوخه؟/...لعلّه، لعلّه الشّبَاب (القاسم، ۱۹۹۲: ۳/۲۹۱)

چه کسی پشت در است/ای پیری و کهن سالی؟/...شاید، شاید جوانی باشد.

افزایش سن و نزدیک شدن به دوره پایانی عمر، کوله بار غم و افسردگی و تفکر شاعر را نسبت به مرگ، عمیق‌تر و سنگین‌تر کرده است. او با رسیدن به دوران کهولت و از دست دادن نشاط جوانی، خود را عضوی از سرای حزن می‌داند. او پیری را عامل اندوه خود می‌داند؛ زیرا با فرارسیدنش، تپش قلبش کند و صدای رسایش ضعیف و گام‌هایش کوتاه و سست شده است:

کبر/ وصرت/ من الأهل فی منزل الحزن/ قلبی تمهل/ وصوتی ترهل/ وضافت خطای/ هرمت/ وغمت (همان، ۱۹۹۲: ۱۶۸/۳).

پیر شده‌ام/ و شده‌ام/ عضوی از سرای اندوه/ قلبم به کندی زده/ و صدایم ضعیف شده است/ و گام برداشتم سخت گشته/ پیر و سالخورده شده‌ام/ و ابری شده‌ام (اندوهگین گشته‌ام).

سور (شهادت)

مرگ به خودی خود پدیده‌ای زیبا یا خواستنی نیست.

افتاد/ آن سان که برگ-/ آن اتفاق زرد-/می‌افتد/ افتاد/ آن سان که مرگ/ آن اتفاق سرد/ می‌افتد/ اما/ او سبز بود و گرم که/ افتاد (امین پور، ۱۳۸۸: ۳۷۲).

قیصر، مرگ را «اتفاق سرد» (همان منبع: ۳۷۲) خوانده و آشکارا گفته که «مرگ دشوار است» (همان: ۴۰۵)، اما چون به

مرگ در راه باور (میهن) می‌رسد، جویای «مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است» می‌شود:

هر جا که سرزدم، همه در مرز بودن است کو مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است؟
پروانه‌وار بال و پر گر گرفته ام پروانه‌ی عبور من از مرز بودن است
کو عمر خضر رو طلب مرگ سرخ کن کاین شیوه، جاودانه‌ترین طرز بودن است

خاموش می‌شویم و فراموش می‌شویم
ما را اگر که وسوسه در سر زبودن است
هان ای گیاه هرزه که با لاله همدمی
رو خراباش خار، به از هرزه بودن است (همان: ۳۹۵).

به کنایه یعنی خواهان شهادت و به «منطق منسوخ مرگ» می‌خندد. برگزیدن این مرگ (در برابر «زیستن») به کنایه «تصمیم بهتر» خوانده می‌شود و برای نشان دادن ارج و والایی آن، سخن از بام بلند شهادت می‌رود و -در شعری که برای امام علی (ع) سروده شده- شهادت به کنایه «عروج» نامیده می‌شود.

تعبیرها و تصویرهایی که امین پور درباره‌ی شهادت به دست می‌دهد، برآسانی و دلپذیری این گونه از مرگ تکیه دارد. تشبیه مرگ به آبی که نوشیده می‌شود، گوارایی و آسانی مرگ در دید و داوری شاعر را می‌نماید:

«پیراهنی از شتاب خواهم پوشید/ دیدار تو را به شوق خواهم کوشید/ گر آتش صد هزار دوزخ باشی/ ای مرگ! تورا چو آب خواهم نوشید» (همان: ۴۲۶).

جای دیگر، مرگ را در زیرساخت استعاره‌ی تبعیه چون آب آشامیدنی شمرده: «آن حادثه را به شوق آشامیدند» (همان منبع: ۴۳۷). همچنین بسته شدن چشم در دم جان سپردن را «بوسیدن لبان مرگ» (با بهره‌گیری از اضافه‌ی استعاره‌ی خواندن، برخاسته از زیبا شمردن و دلپذیر دانستن مرگ است:

وقتی لب پلک خسته اش را می بست
گفتی که لبان مرگ را می بوسد (همان: ۴۲۴)

در جای دیگر می‌گوید: «باشوق لبان مرگ را می بوسیم» (همان: ۴۴۷)

پس تصویرهای پیرامون شهادت، آگاهانه از حوزه‌ی مفاهیم و پدیده‌های زیبا و خواستنی برگزیده می‌شود و اگر در جایی چنین نباشد، باید به دنبال انگیزه‌ی دیگر شاعر گشت که او را ناگزیر ساخته تا از آن اصل چشم پوشی کند. مانند این بیت که کنایه‌ی «در خون خود خفتن» خشونت و بیم‌انگیزی مرگ را نشان می‌دهد (واج آرایه‌ی حرف «خ» نیز بی آنکه بخواهیم خام‌اندیشانه، آن را به خودی خود رساننده‌ی معنایی ویژه بدانیم، در همین راستا درنک برانگیز است) و به تنهایی دلپذیر نیست، اما شاعر آن را برای بهره‌گیری از آرایه‌ی «قلب مطلب» به کار گرفته تا پیام مصرع دوم («خون او نخواهد خفتن») در برابر «میان خون خود خفت» را برجسته سازد و سخن خود را بر پایه‌ی این آرایه استوار بدارد:

هر چند میان خون خود خفت، ولی
سوگند که خون او نخواهد خفتن (همان: ۴۳۱)

می‌بینیم که خشونت تصویر نخست بازبایی آرایه دیگر پوشانده می‌شود. در بیت زیرهم «درخون تپیدن» را گونه‌ای «پرواز» دانسته تا نهمان گونه درباره‌ی شهادت به معنایی چون رهایی، آزادی، گزینش آگاهانه، والایی و بلندی هم اشاره کرده باشد:

ما مرغ بی پریم، از فوج دیگریم
پرواز بال مادر خون تپیدن است (همان: ۳۵۲)

به همین سان در جایی هم که از «قربان» شدن رزمندگان دم می‌زند، هوشیارانه آن را همراه با قیدی همچون «عید» همراه می‌کند تا تصویر ناپسند سربریدن (یا بریده شدن گلوی آدمی) به تنهایی ذهن خواننده را به سوی خود نکشد و حاله‌ی معنایی دلپذیر پیرامون واژه «عید» آن را کمرنگ سازد: «در نای تو نبض عید قربان می‌زد» (امین پور، ۱۳۸۸: ۴۳۳). باید توجه داشت که عید قربان در باور یک مسلمان، مفهومی خوشایند است، نه نشان خون‌ریزی و دشمنی. امین پور اگر از «تن بی سر» هم یاد می‌کند، آن را با «رقص» همراه می‌سازد تا مفاهیمی چون شادی و جنبش و شور را نیز به گونه‌ای در شهادت بگنجانند: این مرگ «رقصی با تن بی سر» (همان: ۳۹۲) است. «سماع سرخ» (همان: ۴۰۳-۴۰۵) هم همین مفاهیم را می‌رساند. شهادت را «سفر عشق» (همان: ۴۲۲) هم نمونه‌هایی دیگر است از تلاش قیصر در بار معنایی مثبت بخشیدن به عبارات و تصاویر پیرامون مرگ رزمندگان (شهادت).

شهادت شوق انگیز است و جویندگان برای رسیدن به آن بی تاب هستند. قیصر در رباعی وداع که درباره‌ی رهسپاران میدان رزم سروده شده، این معنی را با ایهامی نغز بازگفته است:

آهنگ وداع و ترک یاری دارد
گویی که سر شگفت کاری دارد

بر دوش گرفته جان چون باری سنگین
بی‌تاب، که با مرگ قراری دارد (همان: ۴۲۳)

نخستین معنایی که از مصراع چهارم به ذهن می‌آید، بی‌تابی به علت وعده دیدار داشتن با مرگ است، اما گزارش دیگر مصرع چنین تواند بود: او بی‌تاب است؛ زیرا که تنها با مرگ به آرام و قرار می‌رسد.

مرگ رویدادی ناگزیر است، اما امین پور برای نشان دادن برجستگی شهادت، با گزینش تعبیرها و تصویرهایی مانند فشاندن «بذرجان» (همان: ۴۰۴) و «گذشتن ز سر» (همان: ۳۹۸). به جای از دست دادن جان یا باختن سر بر آگاهانه و اختیاری بودن این گونه از مرگ تأکید کرده است. باریک بینی در گزینش تعبیرها و تصویرهایی که برای شهادت بکار می‌رود تا بدان جاست که به جای «از دست دادن» یا «باختن» سر (که می‌تواند ناخواسته بودن مرگ را هم برساند) با تأکید بر آگاهانه بودن کار، از «گذشتن ز سر» یاد می‌شود، یا با بهره‌گیری از تشبیهی بلیغ بجای «جان دادن» از فشاندن «بذرجان» دم می‌زند تا جنبه‌ی فاعلیت را در آن نیرومندتر سازد و همچنین تصویر شهادت را زیباتر در ذهن خواننده بنشانند. در نتیجه یکی از تصویرهای برجسته‌ی شعر قیصر درباره‌ی شهید، «خورشید، آفتاب» است و بر همین بنیاد، قیصر از شهادت به «غروب» (همان منبع: ۴۳۸) یاد می‌کند و برای نشان دادن ارج شهادت (که به کنایه در بیت زیر «پیراهن تازه» برای جان شهید شمرده شده)، آن را با بلندی آفتاب (در زبان شاعرانه: «باقامت آفتاب») می‌سنجد:

پیراهن تازه‌ی تو را می‌باید با قامت آفتاب اندازه گرفت (همان: ۴۴۰)

جدول ذیل شامل نمادهایی است که حاکی از پیوند امین پور با مسئله شهادت است:

۱	گل لاله و بنفشه	گل‌ها در واقع اغلب به صورت ازلی روح و یک مرکز روحی عرضه می‌شدند.
۲	آب	آب نماد پاکی و روشنی است.
۳	رنگ‌ها	سبز، نماد طراوت، تقدس و پاکی است. آبی یکی از ژرف‌ترین رنگ‌هاست. آبی غیر مادی‌ترین رنگ‌هاست. نماد روشنی و شفافیت است. بنفش، رنگ مناعت و نسبت برابری است از سرخ و آبی، از ژرف نگری و تأمل. از تعادل میان زمین و آسمان، از احساس و ادراک، از اشتیاق و هوش، از عشق و عقل. سرخ به خاطر نیرو، قدرت و درخشش خود در سراسر جهان به عنوان نماد اساسی اصل زندگی ملحوظ می‌شود. سرخ رنگ آتش و خون است.
۴	هابیل	نماد شهید
۵	اسماعیل	نماد جانبازی و فرمانبری رزمندگان از حق و رهبری است.
	امام حسین	نماد فداکاری، قیام علیه ظلم و انحراف است. نماد فریاد و اعتراض است.
۷	حلاج	قتل حلاج، نماد استقبال رزمندگان از شهادت است.

در نگاه آرمانگرایانه قیصر، مرگ همان پیروزی است و پیروزی همان شهادت است. شاعر در جای‌جای مجموعه شعری «تنفس صبح» تصاویر ناب و تازه و شدیداً حسی را از مرگ سرخ (شهادت) می‌آفریند. او مرگ را یک حماسه و تجربه پاک و اشراقی در قربانگاه معشوق (خدا) قلمداد می‌کند و شیفته‌وار به سویش می‌رود و با بهره‌گیری از کنایه و تشخیصی زیبا این شگفتی را این سان به تصویر می‌کشد:

گر آتش ص د هزار دوزخ باشی ای مرگ! تو را چو آب خواهم نوشید (امین پور، ۱۳۶۸: ۳۱)

تشخیص با تلفیق بعد کنایی در زبان شاعر برجستگی ویژه‌ای می‌یابد؛ لذا می‌توان ادعا کرد که شاعر به گونه‌ای عمدی جلوه تشخیص را (در اینجا خطاب مرگ به عنوان یک انسان) با جلوه زیبایی دیگر در هم می‌آمیزد تا زیبایی زبان را مضاعف سازد (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۱۶). مرگ در شعر او جامه‌ای نو می‌پوشد و در این جامه (شهادت) بسی خواستنی و پذیرفتنی می‌نماید: «پروازی است که مشتاقانه چشم انتظار آن است و بر آن خنده می‌زند» (همان: ۳۱).

سمیح القاسم، باور و تعبیری از مرگ دارد و آن، این است که مرگ به دو گونه است: ۱- مرگ طبیعی که به خواست خداست و از آن گریزی نیست، ۲- مرگی که نباید در مقابل دشمن و استعمار تسلیم بشویم و در راه وطن جان بدهیم که آن را شهادت می‌نامد. از نظر او، وقتی شخصیت انسان زیر سؤال برود، گویی دیگر آن انسان مرده و هر انسانی نیاز به یک اصل و سرزمین دارد. وقتی سرزمین انسان را از او بگیری، گویی اصل و شخصیت او را از او گرفته‌ای و او را کشته‌ای (مرگ اجتماعی):

أحس أننا نموت/ لأننا لا نؤمنُ النضالَ (القاسم، ۱۹۶۴، ۲۱)

ترجمه: احساس می‌کنم داریم می‌میریم. به این دلیل که بلد نیستیم خوب مقاومت کنیم. سمیع به این باور دارد که اگر در برابر استعمارگر مقاومت نکنیم، این دشمن آنقدر پیش می‌رود که دیگر هیچ چیز برایت باقی نمی‌گذارد:

لم یبق ما نُعطى سوى الأحقاد والحزن المسمم / فخذوا... خذوا منا نصيب له والأيتام والجرح المضرم (همان: ۱۶)
ترجمه: همه چیزمان را از ما گرفتند و جز کینه و غم‌کننده، هیچ چیز دیگری نداریم که به آن‌ها بدهیم. سهم او و ایتم را هم در این زخم‌های آتشین بگیرد.
طبق اوصاف فوق، برای اینکه انسان فلسطینی در برابر مرگ اجتماعی تسلیم نشود و مرگی با عزت داشته باشد، این است که شهادت گونه بمیرد. شهادت از برترین اقسام مرگ نزد خدا و پیامبر (ص) است: «أشرف الموت قتل الشهادة». شهید و شهادت از کلمات مترادف مرگ است.

ولکم وقفنا بالقبور وإننا/ یا جبهة السفاح لا تتشامخی / ودمُ الشهيد رسالة نبویة نستلهمُ الشهداء إذ نستلهم نعلُ الشهيد
أعز منک وأكرم/ صلوا علی روح الشهيد وسلموا (القاسم، ۱۹۹۳، ج ۲، ۴۱۵).
ترجمه: برای شما در مقابل قبرها ایستاده‌ایم و از شهادت الهام می‌گیریم، ای سفاح بزرگی از خودت نشان نده کفش شهید از تو عزیزتر است برای روح شهید صلوات بفرستید.

در قصیده‌ای دیگر از قدرت شهید سخن می‌گوید:

أبی الغالی / تطلع مرة أخرى / لتبصر مرة أخرى / وهبني قدرة الشهيد (همان، ۴۱۵ - ۴۱۷)

ترجمه: پدر ارزشمند و بزرگوار من، دوباره سر از خاک بیرون بیاور و بین به من قدرت شهید داده شده است.

سوگ (آسیب جنگ)

مرگ و شهادت فلسطینیان از پیامدهای ناگوار حوادث سیاسی فلسطین و از عوامل ایجاد دل‌تنگی و اندوه در شاعر است. او از کودکان، زنان و مردانی یاد می‌کند که به دلیل جنایت‌های صهیونیست‌ها جان خود را از دست دادند و معتقد است که این شهیدان مسیر درست را در پیش گرفته‌اند؛ زیرا آنان شهادت در وطن خود را به زندگی ذلت‌بار زیر یوغ بندگی اشغالگران ترجیح داده‌اند. شاعر از اینکه می‌بیند خانه‌هایشان تبدیل به آرامگاه‌های ابدی شان شده است، احساس دل‌تنگی و اندوه می‌کند:

«أخذوا الاتجاه الصحيح/ ومضوا واحدا واحدا/ لن تری منهم عائدا/ أخذوا الاتجاه الصحيح الی موتهم/ ای شی و

تری/ هو هذا المكان الفسیح/ منزل ام ضریح؟» (همان: ۵۲۱/۳-۵۲۲)

ترجمه: «مسیر درست و صحیح را در پیش گرفتند/ و یکی یکی رفتند/ هرگز نمی‌بینی که کسی از آنها بازگردد/ مسیر درست به سوی مرگشان را در پیش گرفتند/ ... چه می‌بینی/ این مکان گسترده و وسیع/ خانه است یا آرامگاه؟».

در مورد مرگ زنان در شعر سمیع القاسم، باید گفت زنانی بودند که با تمام علاقه‌ی خود به همسر و فرزندان

خود و شادی سرشار در کنار خانواده در برابر ظلم ایستادند و با انتخاب راه صحیح مقاومت کردند:

لحظات مع الحسرة الثائرة/ فرحة غامرة/ أقبلت آله الموت/ (یاموت آن لها الآن تستریح)/ أخذت الاتجاه الصحيح
علی موتها

یکی از شگردهای اساسی شاعران پایداری فلسطین در تبیین جلوه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مقاومت، کاربرد نمادها و نشانه‌های مربوط به کودک جنگ است. این ویژگی که از وزین‌ترین محمل‌های تشخیص معنا و فرم شعر مقاومت فلسطین به شمار می‌رود، در شعر سمیع القاسم نمودی بارز و تعیین‌کننده دارد. شاعران مقاومت در آثار خود به خوبی از نمادها و نشانه‌ها بهره‌برده‌اند و با بازی با آنها، آنچه را هنرمندی متعهد در نظر داشته است، در قابی شاعرانه و گهگاه کودکانه مطرح کرده‌اند. هدف این شاعران علاوه بر روشنگری و بیدارسازی انسان فلسطینی نسبت به وطن بزرگ عربی و اسلامیش و تقویت علاقه او به آن وطن، آگاهی‌بخشی به کودک فلسطینی در زمینه وطن ویژه خود، تثبیت این تعلق، برانگیختن او در پایداری به خاطر آن و عدم ذوب و گداخته شدن در جایگزین‌هایی است که به او ارائه می‌شود. سمیع القاسم را باید یکی از پرکارترین و نوآورترین شاعران مقاومت در نمود دردهای کودکی و

عصیان علیه آنها به شمار آورد. او حجم فراوانی از گیر و دارهای پرشور و هیجان‌های مبارزه را با مایه «کودک» در هم می‌آمیزد و نشان می‌دهد که تأملات شاعرانه و حزن‌آلود فراوانی درباره فاجعه «کودکی» و «اشغال» و چرایی و چگونگی آنها دارد. وی پرداختن به کودکان را یکی از مایه‌های غالب شعر خود قرار داده است. او می‌پندارد که این کودکان هستند که به شعر او جان می‌بخشند و نیروهای پر جاذبه و کشش شعر او را تأمین می‌کنند:

«... مِنْ دَمِي الْأَطْفَالُ.. مِنْ ضَحْكَاتِهِمْ... أَنْتِ.. يَا أَغَانِي...» (القاسم، ۲۰۰۴، ج ۱: ۶۷)

(ترجمه: از عروسک‌های کودکان هستی.. از خنده‌هایشان/ .. تو... ای ترانه‌های من)!

در جای دیگر در اشعار سمیع القاسم می‌نگریم که تاریخ مقاومت فلسطین سرشار از کودکانی است که در فلسطین در برابر استعمار مقاومت کردند و شهید شدند: «یا لهفه النصل للغليظ/ خذ جلد طفل ذبيح/ و دون عليه كتاب الفجيعه و العنفوان». سنگینی مصیبت ذبح کودکی در فلسطین برای هر انسانی کمرشکن است و برای شاعران، دوچندان سخت و سهمناک. این مگاک پر بلا با وزش نسیمی خوشگوار، اندکی نور امید و زندگی را به دل‌ها می‌تاباند. نسیم روحبخش «بازگشت»:

أَلْهَمُومُ الَّتِي أَثْقَلَتْ كَاهِلِي فِي الطُّفُولَةِ / مَسَخْتَنِي حَجْرًا / ... أَسْمَعُوا صَرَخَتِي فِي الرَّيَّاحِ / وَأَشْهَدُوا عَوْدَتِي فِي الْمَطَرِ ...
(همان، ۲۶۹)

ترجمه: دردهایی که سنگین ساختند پشتم را در کودکی / مرا به سنگ بدل کردند/ پس بشنوید فریاد مرا در میان بادها / و شاهد باشید بازگشتم را در باران.

مرگ از دید مردم یعنی مرگ کودکان و و زنان بی‌گناه که در بمباران و یورش‌های دشمن جان خود را از دست می‌دهند، پدیده‌ای شوم و ناخوشایند است و یکی از آسیب‌های بزرگ جنگ به شمار می‌ود. گذشته از مرگ مردم، شهادت رزمندگان از دید خانواده‌ها و آشنایان شان هم رنج آور و دردناک است. هرچند که قیصر امین پور بیشتر از دید رزمندگان و بانگاه معنوی به مرگ در روزگار جنگ نگریسته، از این دو دید یاد شده (مرگ مردم و مرگ رزمندگان از نگاه خانواده‌ی آنان) نیز یکسره غافل نشده است. او با نگاهی فراگیر، از سویی در ستایش از شهادت سخن می‌گوید و از دیدی دیگر نگران مردم و لحظه‌ی ویران شدن خانه‌ها است. اندوه خانواده و آشنایان شهید در از دست دادن آنها در شعرهایی چند نمود یافته است. برای نمونه شعر «بر شانه‌ی شما» درباره‌ی تشییع پیکر شهیدان سروده شده است. شعر «حمل آفتاب» (که در موضوع به شعر پیشین می‌ماند) نیز نمونه‌ای است از وصف حال بازماندگان شهدا که هیچ چیز جز نگاه عزیز از دست رفته‌شان، آنها را آرام نمی‌سازد:

به سوگواری این چشم‌های سرگردان / به غیر چشم سیاه تو نوحه‌خوانی نیست

به غیر تسلیت چشم‌های دلسوزت / مرا نیاز تسلی به هم زبانی نیست

(امین پور، ۱۳۸۸: ۳۴۷)

گاهی با بهره‌گیری از صور خیال از مردم داغ دیده‌ی روزگار جنگ یاد می‌شود:

«طوفانی از تبر/ ناگه به جان جنگل افتاد / و هر چه را که کاشته بودیم/ طوفان به باد داد» (همان : ۳۲۵).

«جنگل» استعاره از ایران است و «طوفان» و «تبر» جنگ و لشکریان دشمن هستند. «بنفشه» از آن رو که رنگی تیره دارد، استعاره‌ای برای سوگواران تواند بود:

به یک بنفشه صمیمانه تسلیت گویم / سری به مجلس سوگ کبوتری بزیم (همان : ۴۰۶)

در یک رباعی می‌گوید: «قصه‌ی جنگ» (که نام رباعی نیز هست) :

موسیقی شهر بانگ «رو دارود» است / خنیاگری آتش و رقص دود است

بر خاک خرابه‌ها بخوان قصه‌ی جنگ / از چشم عروسکی که خون آلود است،

باید «از چشم عروسکی که خون آلود است» (همان: ۴۱) خواند که واژه‌ی «عروسک» ایهام دارد: ۱- عروسک همان معنی آشنا و نزدیک را داراست: خونین شدن عروسک و اسباب بازی نشان دهنده‌ی خون‌ریزی دشمن و کشته شدن مردم بی‌گناه از جمله کودکان و زنان است؛ ۲- عروسک در گزارش ایهامی دورتر استعاره از کودک خردسال تواند

بود. برای کودکان (که قیصر نگاهی ویژه به آنان دارد و حتی جداگانه برای کودکان و نوجوانان شعر می‌سراید)، مرگ چهره‌ای ترسناک و پلید دارد. اضافه‌ی تشبیهی «عفریت مرگ» بر این بنیاد پدید آمده است:

«هر شب تمام ما/ با چشم‌های زل زده می‌بینیم/ عفریت مرگ را/ کابوس آشنای شب کودکان شهر/ هر شب لباس واقعه می‌پوشد» (همان: ۳۸۵).

شعر در «در سوگ خویش» از زبان کسانی سروده شده که هر چند عزیزان خود را از دست داده‌اند، حسرت رسیدن به جایگاه والای آنان را دارند:

«با حسرت رسیدن در بال‌های کال ما را به سوگ خویش نشانند» (همان: ۳۴۴).

از همین رو مردم دور از میدان جنگ، خواب شهادت می‌بینند (همان: ۳۳۷).

به تشییع زخم تو آمد بهار که جز سبز، رخت عزای تو نیست (همان: ۳۴۳)

گریزناپذیری از مرگ

با توجه به اینکه اشعار دوران پایانی هر دو شاعر بیشتر درون‌گرا شده، هر جا که از مرگ سخن رانده‌اند، آن را امری روزمره می‌دانند که ناگزیر فرصت زندگی را از آنها سلب می‌کند. در واقع، مرگ در این دسته از آثار شاعران جنبه شخصی و فردی به خود می‌گیرد که نشان از تحولات فکری و دلیلی بر اقتضای روحی آنها بعد از بحران وطن است. امین پور، مرگ را حکایتی می‌داند که در طول زندگی موجودات، نمونه عینی و عملی می‌یابد. این حکایت همیشگی پیش از آنکه آدمی خود را برای شنیدن آن آماده کند، او را فرا می‌گیرد:

حرف‌های ما هنوز ناتمام/ تا نگاه می‌کنی/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی! / پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود/ آی... ای دریغ و حسرت همیشگی! / ناگهان/ چقدر زود دیر می‌شود (امین پور، ۱۳۷۲: ۴۶-۴۷)

گاهی مرگ همچون گذرگاهی محتوم پیش روی شاعر است و او ناگزیر به مسلخ تقدیر نزدیک می‌شود. «وقتی که بره‌ای آرام و سر به زیر/ با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر نزدیک می‌شود/ زنگوله‌اش چه آهنگی دارد؟» (همان: ۱۵)

دی در تور مرد ماهیگیر، مرگ شکار شده است
مرد ماهیگیر طعمه‌هایش را به دریا ریخت/ شادمان برگشت/ در میان تور خالی مرگ/ تنها دست و پا می‌زد (همان: ۲۳)

و اینجاست که شاعر، اندکی بدبینانه، مرگ را حقیقتی دریا بنده و فراگیر می‌داند

«مادر تمام عمر تو را در نمی‌یابیم

اما

تو

ناگهان همه را می‌یابی!» (امین پور، ۱۳۶۳: ۵۸)

می‌توان گفت: هر دو شاعر در اشعار خود دارای فلسفه‌ای ساده هستند که مرگ را ضرورت وجود و امری حتمی می‌دانند که همه را در بر می‌گیرد و هر دو، این ضرورت را اصل و ریشه زندگی حقیقی هر انسان می‌دانند و با این تفکر، نیستی مطلق را از وجدان هر انسان پاک می‌کنند. در مثالی دیگر شاعر مرگ را مثل یک دوست مورد خطاب قرار می‌دهد؛ چون که از مرگ می‌هراسد و برای ارتباط برقرار کردن با آن، همانند یک دوست با آن صحبت می‌کند:

كَيْفَ تُغْفِي وَجْرَحُهَا سَهْرَانُ أَيُّهَا النَّصْلُ لَمْ يَزَلْ شَرِيَانُ

كَيْفَ تُغْفِي وَلِلرَّذَى نَزَوَاتٌ مُّحَدَّقَاتٌ، وَلِلغَدَى مَهْرَجَانُ

(القاسم، ۱۹۸۳، ج ۳، ص ۵)

ترجمه: چگونه می‌شود خوابید در حالی که زخم‌ها هنوز بیدار هستند!

در جای دیگر سمیح مرگ طبیعی را گریزناپذیر می‌داند و آن را امری حقیقی و غیر قابل شناخت می‌داند. به همین دلیل آن را مانند انسان مورد خطاب قرار می‌دهد و برای ارتباط با آن شروع به صحبت کردن می‌کند تا مرگ را کمی عادی جلوه دهد که می‌گوید: ای مرگ تو برای ما خلق شده‌ای یا ما برای تو:

إلا عَظَّمَ اللهُ أَجْرَكُمْ أَجْمَعِينَ/ وبعْدَ/ فَأَنْتُمْ إِلَى حَيْثُ شَاءَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

القَدِيرُ الرَّحِيمُ/ عَلِيٌّ أَثَرْنَا قَادِمُونَ/ إِلَى جَنَّةٍ... أَوْ جَحِيمٍ وَإِنَّا لَهُ... وَإِلَيْهِ كَعَادَتِنَا رَاجِعُونَ (القاسم، ۲۰۰۰، ۷-۸)

در انتها با به پایان آمدن مقاله و با مطالعه و مقایسه‌ی آثار دو شاعر به این مسئله پی می‌بریم که پدیده‌ی مرگ در متون ادبی معاصر بارتاب گسترده‌ای دارد و می‌توان گفت: بزرگ‌ترین دلیل گرایش شاعران به سرودن پیرامون آن، جنگ‌های متعددی است که در اقصی نقاط دنیا به وقوع پیوسته و به تبع آن، انسان‌ها همواره شاهد مرگ هم‌نوعان خود بوده‌اند. شاعران به دلیل قریحه‌ی حساس خود، بیش از دیگران اندوه مرگ را درک کرده و در باب آنها سخن رانده‌اند که از جمله آنها باید قیصر امین پور و سمیح القاسم را نام برد که در اشعار خود، جایگاه ویژه‌ای را به مرگ اختصاص داده‌اند. اگر گفته شود: سمیح القاسم شاعر مرگ نیست، سخن به گزافه نیست؛ زیرا او ثروتمندترین فرهنگ لغت مرگ است. شاعر ممکن است از مترادف‌های مرگ به سمت قتل و شهادت استفاده کند و ممکن است از جملات ابراز مرگ استفاده کند و امین پور از دید رزمندگان که همان شهادت است و از این رو که بر پایه‌ی باورهای دینی ارجحی بسیار دارد، بیشتر از این دید به مرگ نگریسته و همواره به شیوه‌های گوناگون کوشیده تا چهره‌ای زیبا از آن به دست دهد.

نتایج

مرگ و مرگاندیشی از مسائلی است که در هر دوره و عصری مورد توجه بوده و اندیشه‌ی شاعران را از جمله قیصر امین پور و سمیح القاسم را به خود مشغول داشته است. هر دو شاعر بر این باورند که هیچ راه گریزی از مرگ نیست. سمیح القاسم خود را ملزم به سرودن اشعاری در رابطه با مسائل کشور می‌داند و در اشعار خود از تاملات فلسفی مرگ دوری کرد، جایی که او واقعیت را با لحظات تاریخی خود که توسط مردم فلسطینی زندگی می‌کرد، زیر نظر داشت. این آخرین کسی است که از مرگ نمی‌هراسد و از یک ظلم استعماری محکوم نمی‌شود، یعنی روح سمیح القاسم در انزوا و درد زندگی می‌کرد. شهادت، گونه‌ای از مرگ است که در اشعار دو شاعر به صورتی زیبا و قابل توجه بروز می‌کند. سمیح برای شهیدان جایگاه ویژه‌ای قائل است. در شعرهای سمیح چه آن دسته از شعرهایی که به صورت مستقل به کودک مربوطند و چه آنهایی که اشاراتی به آن دارند، یک مسأله کلی و عام مورد توجه شاعر است: «تراژدی کودک با همه ابعاد نو و کهنه‌اش»؛ این محتوی و مظهر شعر سمیح، حاصل شکست‌ها و تجربه‌های تلخی هستند که از حنجره زخمی او فریاد خونین نسلی را بازگو می‌کنند که کودکی‌شان نثار امواج بیداد و ستم شده است. امین پور مرگ در میدان نبرد را تصمیم بهتر و عروج و مرز تازه‌ای می‌خواند که فراتر از بودن است. تعبیرها و تصویرهایی که او درباره شهادت به دست می‌دهد، بر آسانی و دلپذیری این گونه از مرگ تکیه دارد. امین پور شهید را عاشق و حتی عشق (مفهومی عقلی) می‌نامد. هر دو شاعر به آسیب‌های جنگ که یکی از آنها مرگ زنان و کودکان است، اشاره می‌کنند. در شعر سمیح القاسم شاعر از اینکه خانه‌های زنان آرامگاه ابدی‌شان شده، غمگین و افسرده است. قیصر نیز در اشعارش از سوگ و غم از دست دادگان بسیار سخن گفته و خود در آرزوی جایگاه والای شهیدان است.

منابع

قرآن کریم

۱. آرایش طبیعت، فریبا (۱۳۹۴)، نمود مرگ در اشعار حسین منزوی و قیصر امین پور باتکیه بر ادبیات پایداری، فصلنامه

ادبیات فارسی، پاییز، شماره ۲۹، صص ۲۱-۴۲.

۲. امین پور، قیصر (۱۳۸۸)، مجموعه ی کامل اشعار، تهران، مروارید.
۳. _____ (۱۳۸۳) سنت و نوآوری در شعر معاصر، تهران، علمی و فرهنگی.
۴. _____ (۱۳۷۰) بی بال پریدن، تهران، افق.
۵. پیشوایی علوی، محسن، حسین پناهی، گلاره (۱۳۹۲)، نوستالژی در شعر سمیع القاسم، پژوهشنامه نقد ادب عربی، دوره سوم، شماره ۶، بهار و تابستان.
۶. جمشیدی، فاطمه، احمدیان، حمید (۱۳۹۶)، تبیین دیدگاه‌های سه‌گانه عبدالوهاب البیاتی پیرامون مرگ، پژوهشنامه ادب غنایی، سال پانزدهم، شماره بیست و نهم، پاییز و زمستان، صص ۶۷-۶۸.
۷. حسن، أمل عبداللطیف داود (۲۰۱۷)، ظاهره الموت فی شعر سمیع القاسم، رساله الماجستير، جامعه النجاح الوطنیه.
۸. حمود، ایمان (۲۰۱۵)، جدلیه موت والحیاه فی شعر سمیع القاسم، رساله الماجستير، جامعه محمد خیضر سکره.
۹. روشنفکر، کبری، ذوالفقاری، کبری (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی ژرف اندیشی در شعر محمود درویش و قیصر امین پور/تابستان
۱۰. زارع برمی، مرتضی، روشنفکر، کبری، قبادی، حسینعلی (۱۳۹۰)، تحلیل تطبیقی درونمایه‌های مقاومت در اشعار سمیع القاسم، حسن حسینی و قیصر امین پور/زمستان
۱۱. سیدی، سید حسین، آدینه کلات، فرامرز (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه‌ی ابو العلامه معری و عمر خیام نیشابوری، نشریه ادبیات تطبیقی، بهار، شماره ۲.
۱۲. صدقی، حامد، زارع، رسول (۱۴۳۶)، فکرة الموت وألوانه فی شعر سمیع القاسم، مجله علمی اللغة العربیة و آدابها، دوره ۱۰، شماره ۴، بهار ۲۰۱۵، صص ۵۶۵-۵۸۵.
۱۳. عابدی، حسین، زینی‌وند، تورج، کلاهیچیان، فاطمه (۱۳۹۶)، نمادها و نشانه‌های کودکی و جنگ در شعر سمیع القاسم، مجله نقد ادب معاصر عربی، پاییز و زمستان، صص ۱۰۱-۱۲۵.
۱۴. فیروزیان، مهدی، عظیمی‌پور، نسیم (۱۳۹۲)، مفهوم مرگ نزد قیصر امین پور در دوره نخست شاعری، مجله پژوهش زبان ادبیات فارسی، پاییز، شماره ۳۰.
۱۵. گرجی، مصطفی (۱۳۸۷)، بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور «دردهای پنهانی»، مجله پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۰.
۱۶. _____ (۱۳۹۳)، بررسی و تحلیل مفهوم «معنای زندگی» در اشعار قیصر امین پور، مجله پژوهش‌های ادبی، تابستان، شماره ۲۰.
۱۷. نوروزی، شکوفه (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی مرگ اندیشی در آثار قیصر امین پور و سهراب سپهری، تابستان.
۱۸. یشربی، سید یحیی (۱۳۸۰)، مرگ و مرگ اندیشی، فصلنامه قیسات، دوره ۶، شماره ۱۹.